



## نمایشنامه کاتوره

نوشته : جواد رحیمی

شخصیتها :

کانا ( تپیل ، معصوم و کودکانه )

کالوس ( لاغر ، خشن و عصبی )

اون ( ... )

صحنه : پنجره در پایین روی زمین سمت راست صحنه دیده میشود و دری در بالا سمت چپ صحنه ،

کانا (چاق ، با صورت بچگانه ) به صورت گهواره ایی در وسط صحنه خوابیده است ، خودش را تکان میدهد ، خروپف میکند، انگار هزیان میگوید و کالوس ( بلند قد ، با صورت خشن ) با دفترچه ایی که در دست دارد که انگار نقشه راه است ، مشغول جستجوی چیزی یا راهی در روی صحنه است . گه گاه خم شده و از پنجره به بیرون نگاه میکند و با ترس پس میکشد ، هزیانهای کانا او را بیشتر میترساند ، دور کانا میگرده و با لگد او را بیدار میکند .

کانا : ( با ترس از خواب پریده و هول کرده است ، پای کالوس را میچسبید ) کابوس دیدم ، کابوس دیدم

کالوس : باز شروع کردی

کانا : خیلی ترسناک بود

کالوس : همیشه همینو میگی

کانا : اما اینبار ..

کالوس : (با تمسخر ) خب چی دیدی ؟ (سعی میکند کانا را از خودش جدا کند ولی کانا بیشتر میترسد و پای او را محکمتر میگیرد )

کانا : همون همیشگی یه دیگه

کالوس : و - زیر - کل ..؟

کانا : آ..آره

کالوس : دیگه کی ؟ ریس - کل ...؟

کانا : آ..آره

کالوس : اونور یارو هم دیدی یا فقط اینوریا بودن ؟

کانا : ( ترسیده و کلافه ) نمیدونم همه بودن ، اونم بود

کالوس : همینجاست ؟

کانا : اره ... یجایی عین همینجا بود

کالوس : کارت ساختس ! ( اورا از خود جدا میکند ، کانا به عقب پرت میشود ، خودش رو جمع میکند ، کالوس روی صندلی نشسته ، نگاه به خلاء )

کانا : نه دستشون به ما نمیرسه ، ( جواب نمیشنود ) گفتم دستشون به ما نمیرسه ! ( بازهم جوابی نمیشنود ، به سمت کالوس میرود و از پشت صندلی سرش را نزدیک او میبرد ) گفتم دستشون به ما...

کالوس : ما از کجا اومدیم ؟

کانا : کجا ؟

کالوس : اینجا

کانا : از اولش همینجا بودیم

کالوس : ( ساکت میماند )

کانا : حتما اون گفته بیاییم

کالوس : نمیشد یکاری میکردیم که هیچ کاری نمیکردیم

کانا : ( راست می ایستد ) یعنی میگی حرفاشو گوش نمیکردیم ، نمیشد ، دمارمونو در میاورد

کالوس : بگو میترسیدم

کانا : ترس ؟! ( میخندد ) من ... من خیلی شجاعم ! چون خیل یارو کشتم ! اما تو چی ؟ نتونستی حتی ی نفر...

کالوس : ( نفس نفس میزند ، صدایش میلرزد ، یقه کانا را میگیرد در حال خفه کردن ) دیگه هیچوقت نخواب ! هیچ وقت ...

کانا : وسوست میکنه ؟ من هرچی که اون گفته بودو انجام دادم ، گفت تو اون دفترچه هم همینو نوشته !

کالوس : ( فشاررا بیشترش میکند) تو خودت خوندیش؟

کانا : تو یادت رفته ما نمیتونیم بخونیم .

کالوس : من اینجوریم یا فوراً فراموش میکنم ، یا هیچ وقت فراموش نمیکنم !!

کانا : تو فقط سعی میکنی که فراموش کنی . ( وسوسه کننده ) تو باید به حرفش گوش میکردی

کالوس : ببر صداتو ...

کانا : باید منو میکشستی ..

کالوس : خفه شو ..

کانا : باید منو میکشستی ... ( قهقهه میزند )

کالوس : گفتم خفه شو ، همش تقصیر اون احمقه ، ( کانا را رها میکند ) همش تقصیر اون احمقه ... (

صدای چند تا سرباز )

کانا : ( با فریاد و ترس ) ولش کن ، ولش کن

( صدای غرش آسمان ، همهمه و رژه سربازان ، کانا دستانش را روی سرش سپر میکند و کالوس با ترس از

پجره بیرون را نگاه میکند .)

کانا : نگفتم ولش کن ؟

کالوس : بگیر بشین سرجات . ( کانا خود را با زانو به طرف کالوس میکشاند و پای او را میگیرد)

کانا : حرفتو پس بگیر ... زودباش حرفتو پس بگیر کالوس ... بهش بگو ... حرفتو ... ( صدا شدیدتر میشود )

کالوس : ( با ترس فریاد میزند ) خيله خب ! خيله خب ( صدا قطع میشود )

( سکوت )

کانا : ( پای کالوس را ول میکند) او... ف ( بلند میشود و خودش را میتکاند ، با کالوس نگاه میکند ، عکس

العملی از او نمیبیند ، به شانه اش میزند ، بی تاثیر است ، از او فاصله میگیرد و پشت به او با آهنگی لوس

صدایش میکند )

کا.....لی (جوابی نمیشود)

کا.....لی (به اونزدیکتر میشود)

کالی ، کالی ( کالوس یکه میخورد و کانا بلافاصله دور میشود )

چرا خفه خون گرفتی کالی ( می خندد )

کالوس : (به طرفش حمله میکند،بافریاد) چی گفتی ؟ یبار دیگه تکرار کن . یبار دیگه تکرار کن

کانا : (ترسان از دستش میگریزد ) از دهنم درفت

کالوس : گفتم دوباره بگو

کانا : گفتم کالوس .... کالوس

کالوس : ( عصبانی ، به دنبال او و بالاخره در وسط صحنه او را میگیرد و گلوی او را فشار میدهد و او به خر

خر می افتد )

کانا : خب این اسمیه که اون روت گذاشته ، تو اون دفتر چه هست

کالوس : (گلویش را رها میکند ، به کنار پنجره میرود ، دفترچه را باز میکند)

کانا : از کجا معلومه اون چیزایی که تو این دفترچه نوشته درست باشه

کالوس : ( سکوت میکند و همچنان با دفترچه کلنجار میرود )

کانا : گفتم از کجا معلومه اون چیزایی که تو این دفترچه نوشته درست باشه

کالوس : ( دفترچه را با عصبانیت ورق میزند . به گوشه ایی پرت میکند )

کانا : همش تقصیر اون احمقه! ... همش تقصیر اون .... ( صدای همهمه و رژه سربازان ، کانا نمیترسد و مثل

کالوس به پشت پنجره میرود )

کالوس : ( مثل کانا دستانش را روی سرش سپرمیکند و میترسد ) باید ی کم تعادل برقرار بشه ، ی کم

تعادل ..... تعادل برقرار ... ( صدا قطع میشود )

کالوس : (بلند میشود . بازی میکند ) ببین باید ی کم تعادل برقرار بشه .

کانا : ( با ژست خاص ) سعی کن خیلی خشن باشی ، ( با تمسخر ) حتی اگه لازم شد منو کتک بزنی ،  
(قهقهه میزند و مثل مستها دور کالوس میچرخد .) اصلا .. اصلا میتونی منو بکشی ... (از خنده روی زمین می  
افتد )

کالوس : (بسیار عصبی و هیستریک ) همش تقصیر اونه ... همش تقصیر ... ( صدای همهمه ورژه سربازها و  
صدای نویسنده ...)

نویسنده : صاف وایسا

کالوس : ( مسخ شده ، به کانا ) صاف وایسا !

کانا : ( میترسد ، صاف می ایستد ، اما هنوز مستاصل است )

کالوس : گفتم صاف وایسا ، پاهای جفت ، ( کانا پاهایش را جفت میکند ) نگاه به روبرو

( صدای ورژه سربازان و صدای جفت شدن پاهای هر دو بازیگر ، ورژه میروند و کانا بی اراده این کار را انجام  
میدهد .)

کانا : ( به کالوس ) وایسا

کالوس : نمیخوام

کانا : از دستم عصبانیی ؟

کالوس : ببر صداتو !

کانا : بگو وایسم

کالوس : نع ! ( در وسط صحنه بهم میرسند ، صدا ناگهان قطع میشود، هردو از نفس افتاده روی زمین می  
افتند )

کانا : این تو نقش تو نبود ، اگه بهش نگفتم ! ( کودکانه میگرید )

کالوس : صدای خودش بود ، اون میدونه ما اینحاییم ! ( متوجه چیزی از بیرون پنجره میشود ، به سمت

پنجره می‌رود و بیرون را نگاه می‌کند ( باید بزنیم بیرون ، باید بزنیم بیرون

کانا : ما نباید از دستش فرار می‌کردیم !

کالوس : همیشه همینو می‌گی

کانا : هر جا بریم پیدامون می‌کنه !

کالوس : اینقد زر نزن ، بزار ببینم باید چیکار کنیم.

کانا : همیشه همینو می‌گی

کالوس : اینجا دیگه جای مناسبی نیست . باید بریم .

کانا : باید حاضر بشم ! ( از جیبش لوازم آرایش در می‌آورد و شروع به آرایش می‌کند )

کالوس : نمیتونیم صبر کنیم ( کانا را نمی‌بیند )

کانا : آخه با این سرو وضع که همیشه !

کالوس : ( تازه متوجه کانا میشود ، پیراهنش را در می‌آورد و محکم به زمین می‌کوبد ) بسه دیگه اینقد هالو بازی در نیار

کانا : ( کودکانه بغض می‌کند ) خودت گفتی باید تعادل برقرار بشه ، این تو نقشم بوده ، اصلا دیگه بازی نمیکنم ( قهر می‌کند ، آرایشش را پاک می‌کند و سر جای اولش بصورت گهواره ایی خودش را تکان می‌دهد )

کالوس : ( کلافه ، به کانا می‌رود ، لگدی به او می‌زند ، کانا سراسیمه می‌پرد و پای کالوس را می‌گیرد )

کانا : کابوس دیدم !

کالوس : ( می‌خواهد او را از خود جدا کند ) اینو صد دفعه گفتی

کانا : این دفعه تو بیداری دیدم

کالوس : خب سعی کن دیگه نبینی ( او را محکم به سویی پرت می‌کند ، به طرف صندلیش می‌رود و دستش را روی پیشانی‌اش مشت می‌کند ) مگه نگفتم دیگه نخواب !

کانا : (سردر گم اطراف را نگاه میکند ، نگاهش روی پیراهن کالوس قفل میشود ، پیراهن را بر میدار و او را میپوشد ، حالتش تغییر میکند ، بسیار جدی و خشن )

کانا : اصلا چرا تو اون کارو نکردی ؟

کالوس : ( نگاه به خلاء ) وقتی بریم اونور همه چی تموم میشه

کانا : اگه به حرفش گوش میکردی ، راحت تر بودی

کالوس : با یه دوست ؟ نه .. نه

کانا : اشتباه کردی !

کالوس : تو آخرین کسی بودی که برام مونده بود ، تازه تو جونمو نجات دادی

کانا : هان ؟؟؟

کالوس : آخرین باری که با هم رفتیم .

کانا : یادم نمیاد ( خودش رو به نفهمی میزنه)

کالوس : گفته بود بعداز اینکه تو آخرین نفرو کشتی ، من تو رو بکشم

کانا : بس کن

کالوس : داشتی گلوشو فشار میدادی

کانا : گفتم بسه

کالوس : داشت دستو پا میزدو التماس میکرد

کانا : (سکوت )

کالوس : تو مثل همیشه چشات شده بود کاسه خون

کانا : ا...ه

کالوس : اسلحشو بزور درآورد و گرفت سمت من

کانا : خيله خب

کالوس : اگه تو تمومش نکرده بودی اون منو کشته بود

کانا : بسه دیگه

کالوس : تو جونمو نجات دادی ، اما اون از من میخواست تورو بکشم . نه ....نه

کانا : من چیزی یادم نمیاد

کالوس : واقعا؟؟

کانا : من اینجوریم ، یا فوراً فراموش میکنم ، یا هیچ وقت فراموش نمیکنم !!!

کالوس : تو فقط سعی میکنی که فراموش کنی

کانا : من نباید به حرف تو گوش میکردم .

کالوس : اما تو با فرار موافق بودی

کانا : ما قانون اونو بهم زدیم .

کالوس : قانون؟؟؟

کانا : ( بسیار متفکرانه ) من یکیو کشتم ، توهم منو میکشی ، یکی دیگم پیدا میشه که تورو میکشه ، این ی قانونه

کالوس : میگفت اینو تو دفترچه هم نوشته

کانا : اره اینو تو دفترچه هم نوشته

کالوس : ولی ما که خوندن بلد نیستیم .

کانا : ( یواش صحبت میکند ) باید خودش رو هم میکشتم

کالوس : ( با خودش ) اگه من کسی رو نکشم ، کسی هم منو نمیکشه

کانا : ( با خودش ) باید خفش میکردم ، فقط کافی بود .... ،

کالوس : ( کمی بلند تر ) اگه من کسی رو نکشم ، کسی هم منو نمیکشه

کانا : اما نمیشه همه چی دست اونو ، اگه میمرد ما باید چیکار میکردیم

کالوس : گفتم اگه من کسی رو نکشم ، کسی هم منو نمیکشه

کانا : ( با عصبانیت ) بعضی وقتا یکی تورو میکشه ، اما هیچ کس اونو نمیکشه

کالوس : خب چجوری میمیره ؟

کانا : اونى که یکی کسی رو میکشه ، خودش نیمیمیره

کالوس : بالاخره که باید بمیره

کانا : آره

کالوس : خب چجوری میمیره؟

کانا : ( متوجه پنجره میشود . همه جا را خوب نگاه میکند وحشت زده به وسط صحنه میرود صندلی را به پشت پنجره میکشاند .) به ... مر... گ .. طبیعی... عی

کالوس: (با چشمانش حرکات کانا را دنبال میکند . و عصبی آواز بی مفهومی میخواند ) اما مردن اصلا طبیعی نیست!

کانا : طبیعی ترین چیز همینه ( آواز کالوس اوج میگیرد ، کانا یک پایش را روی صندلی گذاشته و مشتش را روی سرش ، با فریاد ) اینقد هالو بازی در نیار  
کالوس : ی آواز قدیمی یادم اومد .

کانا : چی ؟؟

کالوس : گفتم ی آواز قدیمی یادم اومد .

کانا : ( می ایستد و او را نگاه میکند ) چی ! آواز !!!

( کالوس شروع به خواندن میکند و کانا هم به دنبال او شروع به رقص میکنند و میخوانند اما تمام حرکاتشان هیستریک است . آهنگ تمام میشود و روی زمین می افتند . )

کالوس : ( متوجه اوضاع میشود. عصبانی به سمت کانا میرود ، پیراهنش را پس میگیرد و صندلی را با لگد از زیر پای او می اندازد .) اینجوری شخصیتا در نیما

کانا : (با دلخوری صندلی صاف میکند تا بنشیند ولی کالوس صندلی را از زیرش میکشد و کانا به زمین می افتد ) دلم میخواد خرخرشو بجوام.

کالوس : باید باهش خوب تا کنیم وگرنه از این که هست بدتر میکنه

کانا : ( سکوت )

کالوس : حالا تو مطمئنی که اون قدرتشو داره

کانا : اون خودشم بلا تکلیفه ، هیچ قدرتی نداره ! ( صدای همهمه و رژه سربازان ) ..... ما که دیگه چیزی نگفتیم ! (صدای رژه و همهمه بیشتر و بیشتر میشه ، سایه ها روی دیوار می افتد ) اومدن! (پشت کالوس پنهان میشود اما کالوس اجازه نمیدهد وحشت زده است )

کالوس : نباید به حرف تو بی مصرف گوش میکردم.

کانا : مثل اینکه خیلی زیادن . ( صداها بیشتر میشود صدای قهقهه و همهمه و رژه به اوج میرسد .)

کالوس : سرتو بدزد (روی زمین میخوابد )

کانا : دیگه نمیشه ... فک کنم آخرشه

کالوس : پس چرا تو نمیان ؟ ( چهار دست و پا به کنار پنجره میرود و کانا به دنبالش )

صدای اون : تسلیم شید ترسوها ( قهقهه)

کالوس : اونا چند نفرن

صدای اون : اونقدر هستند که نتونید نفس بکشید ( میخندد)

کانا : ( به کالوس ) دیدی همه این آتیشا از گور خودش بلند میشه ، ( به اون ) مگه ما چیکار کردیم ، هرچی تو برامون نوشتی ما همونو انجام دادیم.

کالوس : ( به کانا ) من انجام ندادم

کانا : میدونم همه بدبخیای منم زیر سر توعه

صدای اون : حالا کارتون به جایی رسیده که از دست من فرار میکنید !؟

کالوس : ما میخواییم بینیمت

صدای اون : ( با خنده ) منو ببینید ؟ (میخندد) شما دزدای بی شرم ؟

کانا : (به کالوس ) میگه دزد بیشرم

صدای اون : تصحیح میکنم ، قاتل ، قاتل بیشرم

کانا : (به کالوس ) میگه قاتل بیشرم

صدای اون : اصلا ، اصلا شارلاتان بیشرم

کانا : (به کالوس ) میبینی میگه شارلاتان بیشرم

صدای اون : بازی دیگه تموم شده رفقا (میخندد )

کانا : (به کالوس ) میگه بازی دیگه تموم شده ، ینی ممکنه ؟

کالوس : نه ... منظورش این نیست.

کانا : ( میخندد ) اره حتما منظورش این نیست.

صدای اون : ( با اعصابانیت ) صبر کنید چی دارید به هم میگوید ؟ من ... من اینجا ی مکث طولانی میزارم .

کالوس : ( به اون ) بالاخره میخوای چیکار کنی ؟

صدای اون : من .. من به عنوان ...حیف که اینجا ی مکث طولانی بوده ، والا بهتون میگفتم ! شما دوتا

خجالت نکشیدید با من ... اینطوری رفتار کردید ؟

کانا : ( به کالوس) چیه میگه ؟

کالوس : ( به اون ) تو به ما قول دادی ما رو از اینجا ببری

کانا : تونباید ما رو ول میکردی

صدای اون : شما هیچ وقت ول نبودید

کالوس : ( به کانا ) کار از دستش در رفته

کانا : کار از دستت در رفته

صدای اون : ساکت شید ... من اینجا ی مکث طولانی میزارم

کالوس : ( به کانا ) دیدی گفتم . همیشه همینه میگه

صدای اون : شما نباید کاری رو که بهتون سپرده بودم نصفه کاره ولش میکردید .

کانا : اما من که خیلپارو کشتم ، همه اونایی که گفته بودی ، تازه احساس پشیمونیم نکردم ...

صدای اون : نمیخواه بگی من چی گفتم ! من ... من .... اینجا ی مکث طولانی میزارم

صدای اون : ( بعد از ی مکث طولانی ) آهان شما ها نباید هر کاری که خودتون دوست داشتید رو انجام میدادید .

کالوس : ( به کانا ) دوباره شروع کرد .

صدای اون : مطمئن باشید میفهمم چجوری فرار کردید .

کالوس : نگفتی بالاخره باید چیکار کنیم ؟

صدای اون : همه چی رو تو اون دفترچه براتون نوشته بودم و داده بودم بهتون.

کانا : راست میگه ؟

کالوس : تو اون دفترچه هیچی نیست . خودتم میدونی

کانا : ( به کالوس ) تو اون دفترچه هیچی نیست ؟

کالوس : تو باید مارو از اینجا خلاص کنی

کانا : خودت گفتی ما رو از اینجا خلاص میکنی

صدای اون : شما نباید فرار میکردی ولی ..... ( با خنده ) میخوام ی شانس دیگه بهتون بدم

کالوس : ( به کانا ) باز معلوم نیس چی توسرشه (زیرلب به اون ) اگه دستم بهت برسه ، می...ک...

صدای اون : میکشمت؟! چه جمله قشنگی ! اصلا میدونید همه تو این دنیا قاتلن ، همه ! هرکی ی چیزی رو میکشه .. یا هرکی یکیو میکشه .. یا هر چیزی ی کیو میکشه ... فقط باید بدونی کی و کجا باید کیوبکشی

کانا : ( به اون ) ما دیگه کسی رو نمیکشیم

صدای اون : فقط ... فقط کافیه یکی از شما اون یکی رو بکشه ، اونوقت همه چی روند طبیعی خودش رو طی میکنه .

کانا : ( به کالوس ) چه جمله آشنایی ، اونو جایی نشنیدیم

صدای اون : قدرت ، قدرت ، قدرت . همه تشنه قدرتن . قدرت خودتونو نشون بدید ، شما با قدرت میتونید هر چیزی رو که میخوایید بدست بیارید حتی چیزهایی که لیاقتش رو ندارید (میخندد) قدرت خودتونو نشون بدید اونوقت همه شما رو میپرستن ، بهتون احترام میزارن ، عاشقتون میشن حتی کسانی که ازتون متنفرن ( قهقهه اش بالا میرود ) قدرت خودتونو نشون بدید ، من شماهارو درست کردم ، من هر کاری رو که بخوام باهاتون انجام میدم . من میگم باید چیکار کنید ( دیوانه وار میخندد )

کالوس : بسه دیگه ، خفه شو

صدای اون : هان؟! ... این حرفتون رو نشنیده میگیرم و بجاش ی مکث طولانی میزارم

کانا : (به کالوس) اون بازمارو ول کرد

صدای اون : من ... نه تنها شما رو ول نکردم بلکه مصرانه همه جا مواظب شما بودم . (دست میزند و صدای همهمه و رژه می آید و خودش قهقهه میزند )

کانا : پس که اینطور

کالوس : مارا از اینجا خلاص کن

کانا : تو مجبورم کردی کسایی که باهام هیچ کاری نکرده بودن رو بکشم ، از همه بدتر هیچ ام احساس پشیمونی نکنم ، اما کابوس ببینم.

کالوس : تو خودتم بلا تکلیف بودی ! نمیدونستی میخوای چیکار کنی

صدای اون : ببند اون دهن گشادتو .

کانا : اصلا مارو واسه چی آوردی اینجا

صدای اون: خفه شو !!

کالوس : ما میخوایم از اینجا بریم.

صدای اون : ...ه دیگه دارید حوصلمو سر میبرید . از همنجایی که اومدید برگردید

کانا : ما از کجا اومدیم ؟

کالوس : سکوت

صدای اون : از اون پایین برید بیرون . چرا وایسادید ؟ اوه .... وایسید ، وایسید .... اون دفترچه رو همینجا بزارید ، اصلا باید هرچی دارید رو بزارید بعد برید ... ( دفترچه و وسایلشان را روی صندلی میگذارند ) حالا برید برید دیگه .

( کانا و کالوس خم میشن و به زور از پنجره خارج میشوند و موقع خروج صدای اونها رو میشنویم )

کانا : کالوس ینی درست داریم میریم

کالوس : درست و غلط رو ما تشخیص نمیدیم

کانا : نباید ناراحتش میکردیم

کالوس : ببند دهنتو و بیا

کانا : من میترسم

کالوس : خفه شو

پرده دوم

روی صحنه هیچ چیزی نیست جز یک خط قرمز رنگ پهن ، صحنه خالیست و اون خمیده از سمت راست وارد میشود. در ابتدا بسیار جوان و راست قامت است سعی میکند از خط قزمز روی صحنه عبور کند ، همه روشها را امتحان میکند هر بار که نمیتواند از خط رد بشود انگار ۱۰۰ سال از عمر او گذشته و در انتها پیر و ناتوان و سرخورده به تماشاگران نگاه میکند انگار بیمار است ، خمیده و رنجور از همان راه بر میگردد.

#### پرده سوم

( کانا و کالوس بصورت سینه خیز وارد صحنه میشوند و خسته خودشان را روی زمین می اندازند.)

کانا : خوب نشد که برگشتیم ؟

کالوس : همیشه همینو میپرسی .

کانا : شاید ایندفعه آخریش باشه

کالوس : شاید نباشه.

کانا : تو میگی ادامه بدیم؟

کالوس : اره ، پیر

کانا : من ؟ نه ! اول تو پیر

کالوس : پیر

کانا : ( با پاهاش سردر گم ، اما آگاهانه لی لی میکند ، به نفس نفس می افتد . می ایستد و بلند میخندد. )

کدوم بود ؟

کالوس : پای چپ

کانا : آهان

کالوس : بپر (کانا پای چپش را بلند میکند میخواهد از خط بپرد ، اما تعادلش بهم میخورد ، کالوس از پشت او را میگیرد)

کالوس : مثل همیشه دست پا چولوفتیی

کانا : بازم یهو پرت شدم

کالوس : همیشه همینو میگی

کانا : همیشه یهوویی پرت میشم .

کالوس : ( سکوت )

کانا : خب تو امتحان کن

کالوس : ( یک پایش را بلند میکند . میخواهد آنطرف خط بگذارد . تعادلش به هم میخورد اما خودش را کنترل میکند . هر چی سعی میکند ، نمیتواند پایش را آنطرف خط بگذارد ) .....ه ! نمیشه لامصب !

کانا : گفتم که !

کالوس : فکرشو میکردم.

کانا : مٹ اون دفعه ها.....

کالوس : ولش ...

کانا : ( سکوت )

کالوس : ( فکر میکند ) باید رد بشیم .

کانا : بیا دوتایی رد بشیم .

کالوس : همش همینه .

کانا : تو میگی به ما دروغ گفته ؟

کالوس: دقیقا ، همیشه به ما دروغ گفته ؟

کانا : ولی اون گفت باید از خط بگذریم تا خلاص بشیم

کالوس : ( فکر میکند )

کانا : به نظرت راه دیگه ایی نیست ؟

کالوس : راه دیگه ؟

کانا : شاید ی راهی باشی که اون به ما نشون نداده

کالوس : نه همین ی راهه

کانا : امیدی نیست !

کالوس : ( سکوت )

کانا : تو میگی امیدی هست ؟

کالوس : نمیدونم

کانا : نو فک میکنی ...؟

کالوس : من هیچ فکری نمیکنم.

کانا : پس چچوری رد شیم ؟

کالوس: نمیدونم .

کانا : واقعا نمیدونی؟

کالوس : نع

کانا : نع ، ینی آره یا نه؟

کالوس : نمیدونم

کانا : خب ی چیزی بگو دیگه.

کالوس : چیزی همراهِ داری ؟

کانا : مثلاً چی ؟

کالوس : هرچی

کانا : هیچی ندارم . یادت رفته ؟ اون همه چیو ازمون گرفت

کالوس : لباستو در بیار

کانا : میخوای چیکار ؟

کالوس : در آوردی ؟

کانا : این آخرین پیره‌نمه . اون وقت باید با زیر پیره‌ن بگردم . ( کالوس دستش را به طرف کانا دراز میکند ، کانا با دو دلی پیره‌نش را در می آورد و به کالوس میدهد )

کالوس : اگه این از خط بگذره ، پس ما هم میتونیم . ( پیره‌ن را به آنطرف پرت میکند ، کانا از خوشحالی به هوا میپرد. )

کانا : هورا.....هورا.....گذشت ..... گذشت

کالوس : ( همراهِ با لبخند کمرنگ ) آره گذشت .

کانا : حالا بیا دوتایی رد بشیم.

کالوس : دوتایی؟

کانا : آره

کالوس : این کارو قبلاً کرده بودیم ؟

کانا : نه ، فکر نمیکنم

کالوس : ( نگاه معنی داری به کانا میکند )

کانا : فرقتش با دفعه های قبل اینه که دونفرس.

کالوس : ( سکوت )

کانا : پشیمون نمیشیم.

( دست هم را میگیرند و بلند میشوند ، هردوبا هم پای خود را بلند میکنند ، سعی میکنند ، تعادلشان به هم میخورد ، دوباره سعی میکنند . به نفس نفس می افتند . نا امید میشوند .)

کالوس : تموش کن .

کانا : پوف...ف!

کالوس : ( صدایی از ته گلویش در می آورد که نشانه خشم اوست )

کانا : چی ؟

کالوس : باید خودمون باشیم.

کانا : نیستیم؟

کالوس : نع

کانا : هستیم

کالوس : نیستیم

کانا : ینی تو کالوس نیستی ؟

کالوس : نع

کانا : پس چی یی ؟

کالوس : نمیدونم

کانا : ( پوزخند میزند )

کالوس : تو کانا هستی ؟

کانا : خب آره.

کالوس : نیستی ! بازی دیگه تموم شده.

کانا : ( بغض میکند ) من نمیخوام.

کالوس : داری جا میزنی .

کانا : همینی که هست خوبه .

کالوس : نه خوب نیست .

کانا : من عادت کردم.

کالوس : ( سکوت )

کانا : ی چیزی بگو

کالوس : ( سکوت ، سرش را تکان میدهد )

کانا : بسه دیگه

کالوس : ( سکوت )

کانا : اگه چیزی نگی بر میگردم.

کالوس : ( لبخند میزند )

کانا : بیا صداش کنیم.

کالوس : کیو ؟

کانا : اونو

کالوس : اون دیگه نیست

کانا : شاید باشه ، مگه نگفتن همینجا دیده شده؟

کالوس : دروغ گفتن .

کانا : شاید دروغ نگفته باشن

کالوس : خب تو صداش کن

کانا : باهم صداش کنیم

کالوس : خودت صدا کن

کانا : ( دستش را جلو دهانش میگذارد ) آهای .... آهای ...

کالوس : هیس !! ی صداهایی میاد

کانا : چی !

کالوس : خودت گوش کن

کانا : ی چیزی مٹ اهن ... اهن ... یا اوهوم ... اوهوم

کالوس : خودم میشنوم

( صدای اون را میشنویم که مذام سرفه میکند )

کانا : آهای ...

صدای اون : باز چی از جونم میخواین ؟ ولم کنید.

کالوس : نچ نچ نچ ( کلافه سر تکان میدهد )

صدای اون : زهرمار ! ( سرفه میکند )

کانا : منظوری نداشت . شما کجایید ؟

صدای اون : هه ! تازه از شرتون راحت شدم . ( شدیداً سرفه میکند )

کالوس : با ما این طور رفتار نکن

صدای اون : عههه ! ( به شدت سرفه میکند و به استفراغ می افتد )

کانا : ( به کالوس ) اون عوض شده !!

صدای اون : حالا چرا زل زدید به من ؟ ( شدیداً سرفه میکند ) ( نگاه هر دو سر در گم در صحنه )

کانا : نمیتونید چند لحظه بیایید پیش ما ؟

( اون به شدت سرفه میکند و به استفراغ می افتد ، حجم زیاد استفراغ همراه با خون از بالا به پایین میریزد، کانا و کالوس خودشان را جمع میکنند . هر دو ترسیده و به هم پناه میبرند . )

کانا : ( به کالوس ) داره چیکار میکنه ؟

کالوس : مارو کثیف میکنه .

کانا : طفلکی ....

( اون خم میشود و از سوراخ سمت راست صحنه نیمه بدنش وارد صحنه میکند )

اون : ببندید دهنتونو ... چرا نمیرید پی کارتون ؟

( هر دو ترسیده و اوضاع را عادی نشان میدهند )

کالوس : میخوایم بریم . (اشاره به خط )

اون : ( خودش را به درون صحنه میکشد ) از اونور همیشه برگردید همونجایی که بودید .

کانا : برگردیم؟!....

کالوس : ( عصبانی ) نمیتونیم !

اون : چرا میتونید ( سرفه میکند و باز هم استفراغ از بالا )

کالوس : نع !!

اون : برگردید . ( پیپش را روشن میکند ، و سرفه میکند )

کالوس : نع ، دیگه اومدیم جلو.

کانا : این خط رو پاک کن .

اون : میخوامستم ولی نشد .

کالوس : دروغ میگی

اون : اونو قبلا کشیده بودن ، کار من نبوده

کالوس : کشیده بودن؟!؟

اون : نمیدونم .

کالوس : یعنی چی ؟

اون : ینی همه گفتن اون همیشه همونجا بوده ، ....

کانا : شما باید مارو نجات بدید .

اون : اینجا هیچ قانونی وجود نداره

کالوس : پس اون دفترچه ؟

اون : توش چیزی از اینجا ننوشته

کانا : اما تو که میگفتی ...

کالوس : از اول دروغ گفتمی .

اون : من دروغ ...

کالوس : تونباید با ما بازی میکردی .

کانا : حالا هیچ جوری نمیشه رد شد ؟

اون : باید فکر کنم . ( پپیش را پوک میزند و ژست میگیرد )

کانا : البته ! فکر کنید .

اون : من اینجا یک مکث طولانی میزارم ( میخندد ) مثل همون موقها ... ( شدیداً میخندد و به سرفه می

افتد ، و استفراغ از بالای صحنه )

کالوس : (کلافه ) خووووب ؟

اون : ( به طرف خط میروند ) اصلاً شماها تابحال کنار خط ایستادی که سعی کنید پای چپتون رو بذارید

اونطرف خط ؟

کانا : بله . چندین دفعه .

کالوس : نتیجه ایی نداره

اون : آهان ! هر دوباهم پریدن رو چطور ؟

کانا : اون کارو هم کردیم.

اون : چند بار ؟ ( سرفه شدید و استفراغ )

کانا : نمیدونم حسابش از دستمون در رفته .

کالوس : (کلافه ، روبه کانا ) دیگه حرفی نداره .

اون : شاید بشه یکی رد بشه !

کالوس : خوووب ؟

اون : این کارو چطور ؟ این کارو کردین ؟

کالوس : کدوم کارو ؟

اون : یکی خم شه ، اون یکی از روش بپره .

کالوس : نه این کارو نکردیم .

اون : خب ، امتحانش کنید.

کانا : فقط یکی ؟

کالوس : اگه یکی بپره شاید اون یکی هم بتونه .

اون : نه . فقط یکی .

کالوس : خب یکی بهتر از اینه که هیچ کس ...

اون : البته ...

کانا : نه ! نه ! چه معامله بدی...

( اون به سرفه می افتد ، سرفه ها شدیدتر میشود، سینه خیز ازسوراخ خارج میشود ، نفسهایش بسیار سخت میشود ، خون و استفراغ زیادی از بالا به پایین میریزد . نفسهایش به خر خر میرسد و قطع

میشود .)

کانا : ی راه بهتر بگو . ( یهو متوجه نبودن اون میشود )

کالوس : هی !

کانا : کجا رفت ؟

کالوس : بهش چیزی گفتی ؟

کانا : نه

کالوس : آهای ... با توام ... هی ...

کانا : پ..ی...ش

کالوس : ( به کانا نگاه میکند) باید به پیشنهادش فکر کنیم .

کانا : ( بغض آلود ) نه ... نه !

کالوس : مجبوریم .

کانا : کثافت

کالوس : زود باش

کانا : الدنگ عوضی

کالوس : ( وسوسه آمیز ) احساساتی نباش

کانا : بروگمشو

کالوس : میخوای من خم شم

کانا : نمیخوام

کالوس : من خم میشم .

کانا : ( سکوت )

کالوس : باشه ، من خم میشم . ( سر جای خود می ایستد و حرکتی نمیکند .)

کانا : ( با تردید به سمت خط میرود ، با یک متر فاصله از خط خم میشود ) خیلی آشغالی !

( کالوس دور خیز میکند ، میدود ، از روی کانا میپرد و با فاصله از خط کنار کانا می افتد . کانا با بی تفاوتی سر جای قبلی خود برمیگردد و مینشیند . )

کالوس : ( بلند میشود سرخورده ، خودش را میتکاند ) تو نمیخواهی امتحان کنی ؟

کانا : نه !

کالوس : امتحان کن !

کانا : قبلا امتحان کردم !

کالوس : ( با تعجب به کانا نگاه میکند و به جملش فکر میکند ، ) قبلا ...

کانا : توفراموش میکنی .

کالوس : من اینجوریم یا فوراً فراموش میکنم ، یا هیچ وقت فراموش نمیکنم !! ( دوباره به حالت اولیه خود بر میگردد . ) شاید یکی پیدا بشه که بدون چجوری باید از خط بگذریم ..

کانا : چی ؟

کالوس : شاید یکی پیدا بشه که بدون چجوری باید از خط بگذریم ...

کانا : آهان ... شاید

( پشت به تماشاچی مینشینند نور قرمز صحنه به آرامی از پشت سر تماشاگران میتابد ، گویی تماشاگران هم منتظر نشسته اند )

نور میرود

پایان

